

## کارنامه حجاج بن یوسف ثقفی در عراق

### در نیمه دوم قرن اول هجری

غلامرضا گلی زواره\*

#### چکیده

حجاج بن یوسف ثقفی از جمله کارگزارانی است که در اخلاق، رفتار و موضع‌گیری‌های سیاسی اجتماعی‌اش، دوگانگی و نفاق آشکار دیده می‌شود. او در طول بیست سال حکومت در عراق می‌کوشد خلافت اموی را با تمام وجود تقویت کند و برای رسیدن به این منظور، مخالفان به خصوص شیعیان را سرکوب می‌کند؛ هزاران نفر را به قتل می‌رساند و بسیاری از مردم را در زندان‌های خویش به طرزی موحش شکنجه می‌دهد؛ خانه کعبه را ویران می‌کند تا مخالف و معارض امویان را از میان بردارد؛ در مدینه به ساحت مقدس بارگاه رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهانت می‌کند و با صحابی ایشان رفتاری توأم با تحقیر دارد. حجاج بعد از استقرار امنیتی رُعب‌آلود بر عراق به منظور استقرار شامیان و تحکیم پایه‌های حکومت خود، شهر واسط را احداث می‌کند که تا حدود قرن نهم هجری آباد بوده است. در این مقاله تلاش می‌شود تصویر دقیقی از کارنامه سیاه این کارگزار اموی در عراق ترسیم شود.

واژگان کلیدی: حجاج بن یوسف، عبدالله بن زبیر، عراق، عبدالرحمان بن اشعث، واسط، امویان.

\* نویسنده و محقق.

## خاستگاه جغرافیایی

حجاج بن یوسف ثقفی در سال ۴۱ قمری در شهر طائف، از توابع عربستان متولد شد. این شهر از نواحی بیلاقی و خوش آب و هوای حجاز است و حدوداً در هفتاد کیلومتری جنوب شرق مکه مکرمه قرار دارد. طائف به دلیل برخورداری از اقلیم معتدل و باغات و نخلستان‌های فراوان، از قدیم مورد توجه افراد خوشگذران این قلمرو بوده است. رودخانه‌ای از میان طائف عبور می‌کند و شهر در دو سوی آن واقع است. چشمه‌هایی نیز در این دیار جاری است که بر طراوت و صفای آن می‌افزاید (قزوینی، ۱۳۷۳ش، ص ۱۴۶؛ عظیمی، ۱۳۸۰ش، ص ۴). طائف از گذشته به لحاظ اهمیت سیاسی - اجتماعی همچون مکه و مدینه بوده است و مشرکان می‌گفتند چرا قرآن بر مردی بزرگ و ثروتمند از اهالی مکه و طائف نازل نشده است (زخرف: ۳۱).

رسول اکرم ﷺ بر اثر اختناقی که دشمنان و مخالفان وی، در مکه به وجود آوردند، تصمیم گرفت عازم طائف شود. خاتم انبیا بعد از ورود به این ولایت، با اشراف و سران قبیله ثقیف دیدار، و آیین یکتاپرستی اسلام را به آنان عرضه کرد و ایشان را به سوی توحید و اجتناب از شرک و بت پرستی دعوت نمود. اما سخنان آن وجود مبارک هیچ تأثیری بر آنان نگذاشت و بزرگان این قبیله، برخی افراد ولگرد و ساده‌لوح را تحریک کردند تا ایشان را آزار و اذیت کنند. پیامبر ﷺ که خود را در محاصره انبوهی از دشمنان مشاهده کرد، برای مصون ماندن از گزند سنگ‌پرانی‌های آنان، در حالی که چند جای بدنش خونین و مجروح شده بود، به باغی پناه برد (ابن سعد، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱۱؛ ابن کثیر، ۱۳۹۷ق، ج ۳، ص ۱۳۷).

## مردابی در قبیله ثقیف

نسب حجاج از سوی پدر و مادر به قبیله مشهور ثقیف می‌رسد و این گونه است: ابو محمد حجاج فرزند یوسف فرزند حکم فرزند ابی‌عقیل فرزند مسعود فرزند عاصر فرزند مُعْتَب

فرزند مالک فرزند کعب فرزند عمرو فرزند سعد فرزند عوف فرزند قسی (ثقیف). مادرش نیز فارعه دختر همام فرزند عروه بن مسعود ثقیفی بود که در آغاز به عقد نکاح حارث بن کلده ثقیفی، حکیم عرب، درآمد. اما وی او را طلاق داد و چندی بعد، یوسف، پدر حجاج، با او ازدواج کرد (سنجری، ۱۳۸۱ش، ج ۱، ص ۳۲۳).

قبیله ثقیف، طائف را برای سکونت خود برگزید و بر آن شهر سیادت داشت و مقام این طایفه در طائف همچون موقعیت قریش در مکه بود.

عروه بن مسعود ثقیفی در پذیرش اسلام پیش قدم بود. بعد از آنکه در غزوه حنین، رزمندگان اسلام محاصره طائف را خاتمه دادند رسول اکرم ﷺ به مدینه بازگشت. وی که در هنگام حصر طائف در یمن به فراگیری صنعت تولید اسلحه اشتغال داشت، به دنبال آن حضرت عازم مدینه شد و خود را به حضور ایشان رسانید و اسلام اختیار کرد و با اتکا به مقام ارجمند خانوادگی و موقعیت مقتدرش میان ثقیف، به طائف رفت تا طایفه خود را به آیین اسلام فرا خواند. اما افراد قبیله به او هجوم بردند و او را به شهادت رسانیدند. بعد از آن، فرزندش به همراهی قارب بن اسود به پیامبر اسلام ﷺ پناه برد و اسلام اختیار کرد. سپس برادر عروه، ابوعبید بن مسعود ثقیفی (پدر مختار) اسلام آورده و در زمره مجاهدان برجسته اسلام قرار گرفت و در هنگام فتح عراق، از فرماندهان قشون مسلمانان بود و در میدان نبرد، به فیض شهادت نایل آمد (بلاذری، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۳، ص ۳۵۲-۳۵۳؛ ابن هشام، ۱۳۵۷ق، ج ۶، ص ۱۹۴-۱۹۵؛ حسنی کربوتلی، ۱۳۵۲ش، ص ۱۰-۱۲).

بعد از بازگشت رسول اکرم ﷺ از غزوه تبوک، که در سال نهم هجری رخ داد، نمایندگان از خاندان‌های پرنفوذ ثقیف وارد مدینه شدند. حضور مغیره بن شعبه در مدینه، که قبلاً اسلام آورده و از همان خاندان بود، راه پذیرش هیئت ثقیف را به حضور پیامبر ﷺ هموار ساخت. اشراف این قوم در آغاز، پیشنهاد صلح با حضرت محمد ﷺ را داشتند و نمی‌خواستند اسلام بیاورند. اما وقتی مطمئن شدند که راهی برای قبول باقی ماندن بر شرک وجود ندارد و تنها

شرط رسول اکرم ﷺ را پذیرش آیین اسلام دیدند، در صدد برآمدند اسلام را با حذف برخی از قوانین و سنت‌هایش قبول کنند، اما پیامبر ﷺ تقاضای آنان را نپذیرفت.

وقتی طرفین به توافق نهایی رسیدند، عهدنامه‌ای مشتمل بر مفاد و شرایطی نوشتند که به تأیید پیامبر ﷺ رسید و آن حضرت هیئت ثقیف را مرخص فرمود تا به سوی قبیله خود برود و از میان این هیئت شش نفره، جوان‌ترین آنان را، که در طول اقامت خویش در مدینه اهتمام و اشتیاق وافری به فراگیری قرآن و احکام شرعی از خود بروز می‌داد، برای ریاست و امارت برگزید و او را نماینده خود در میان قبیله ثقیف قرار داد (ابن هشام، ۱۳۵۵ق، ج ۲، ص ۵۴۳-۵۴۴؛ ابن اثیر، ۱۲۸۰ق، ج ۱، ص ۱۴۲، ۴۴۶ و ج ۲، ص ۲۴۹ و ج ۳، ص ۴۱۸ و ج ۵، ص ۵۰۷).

در ماجرای فتوحات اسلامی، ثقفی‌ها در دو شهر بصره و کوفه با جمعیتی قابل توجه ظاهر شدند. آنان در کوفه مسجدی ساختند که چون پایگاهی برای سازمان‌دهی نیرنگ‌های ضد شیعی به شمار می‌رفت، در برخی روایات یکی از چند مسجد ملعون بر شمرده شده است.

هنگام خلافت سومین خلیفه، ثقیف به قریش نزدیک شد و مغیره بن احنس، از رجال ثقفی، در جریان محاصره خانه خلیفه، همراهش کشته شد. در ایام حکومت حضرت علی علیه السلام ثقیف به مخالفت با آن حضرت پرداخت و در جنگ جمل با طلحه و زبیر همکاری کرد و گروه‌هایی از این طایفه که در عراق ساکن بودند، امیر مؤمنان علیه السلام را اذیت می‌کردند. به همین دلیل مولای متقیان ثقیف را به عنوان قومی فریبکار که به میثاق خود پایبند نیست، مذمت کرد. البته بر پایه برخی احادیث، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این قوم را لعنت کرده و فرموده‌اند: «چه بد قبیله‌ای‌اند که از آن بسیاری دروغگو و هلاک کننده برمی‌خیزد» (ابن فقیه، ۱۳۴۳ش، ص ۱۴۹؛ صدوق، ۱۴۰۳ق، ص ۳۰۱؛ دینوری، ۱۳۷۹ق، ص ۱۴۷؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۴، ص ۸۰).

در عصر سیاه اموی، ثقیف، رجال قبیله خود را در عراق تقویت کردند و جنگجویان آنان برای حمایت از بنی‌امیه تمامی توان خود را به کار گرفتند. رشد ثقیف در عراق به گونه‌ای بود

که در اواخر قرن اول هجری قمری، اشراف و افراد منتقد، غالباً از قریش، انصار و ثقیف بودند. عده‌ای از افراد این طایفه، رأس مقدس امام حسین علیه السلام را برای حاکم کوفه، ابن زیاد، بردند. همگامی ثقیف و اُمویان موجب شد تا حامیان خاندان طهارت از آنان فاصله بگیرند؛ به نحوی که این طایفه، قبیله‌ای مخالف و معاند اهل بیت، و نماد ظلم و استبداد شناخته شد (دینوری، ص ۳۵۹؛ طبری، بی تا، ج ۵، ص ۵۷۴؛ کلینی، ۱۳۹۱ق، ج ۵، ص ۳۵۱). با وجود این، شخصیت‌هایی از طایفه ثقیف برخاسته‌اند که با خاندان عترت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و پیروان آن ستارگان فروزان، همگامی و همراهی داشته‌اند. این شخصیت‌ها عبارت‌اند از:

سعد بن مسعود ثقفی، عمومی مختار و از یاران و کارگزاران امیر مؤمنان علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام که مدتی فرماندار مدین، از توابع عراق عرب بوده است؛

ابواسحاق ابراهیم ثقفی (متوفای ۲۸۳ ق) مورخ و محدث شیعی و صاحب کتاب الغارات، که برای ترویج مذهب اهل بیت به اصفهان رفت؛

ابوعمر عیسی ثقفی (متوفای ۱۴۹ ق) از رجال نحوی و شیوخ قرائت و از بزرگان شاگردان ابوالاسود دوئلی که علوم خود را به یک واسطه از حضرت علی علیه السلام اخذ کرده است؛

سعید بن هلال بن عاصم ثقفی کوفی (متوفای ۱۵۰ ق) از اصحاب امام صادق علیه السلام و راوی حدیث؛

شیخ ابوالعباس احمد ثقفی (متوفای ۳۱۴ ق) معروف به ابن عماد ثقفی، از علمای شیعه و از طُرُق اسانید حدیث امامیه (دائرة المعارف تشیع، ۱۳۸۳ش، ج ۵، ص ۲۲۰-۲۲۱).

لیللی، دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی به عقد ازدواج حضرت امام حسین علیه السلام درآمد که برای آن حضرت پسری رشید، دلاور و خوش‌سیما آورد؛ همان وجود مبارکی که در حماسه باشکوه کربلا در رکاب پدرش، از خود رشادت‌ها نشان داد و در قلب سپاه ستم لرزه افکند؛ یعنی حضرت علی اکبر علیه السلام. لیللی این لیاقت را به دست آورد که با بانوان اهل بیت عصمت و طهارت هم‌نشین باشد. این زن ثقفی، عموزاده مختار است (گلی زواره، ۱۳۷۴ش، ص ۳۱-۳۲).

ثقفی‌های مهاجر در نواحی گوناگون ایران حضور یافته‌اند؛ اما در این میان، اصفهان، وضع ویژه‌ای دارد. انتصاب سائب بن اقرع ثقفی به امارت این قلمرو، موجب شد که اصفهان به کانونی برای این طایفه در ایران، تبدیل شود و در قرون اول و دوم هجری، عده‌ای از افراد ثقیف به اصفهان کوچ کنند. ثقیف در عصر طاهریان، در خراسان بزرگ، نفوذ فوق‌العاده‌ای داشت (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸ش، ج ۱۷، ص ۹۳-۹۴).

### دوگانگی در اخلاق، رفتار و اعمال

دوران کودکی حجاج با داستان‌های شگفتی آمیخته است؛ نظیر اینکه نقل کرده‌اند تا مدتی بعد از تولد، سینه مادرش را قبول نمی‌کرد تا آنکه شیطان در شمایل حارث بن کلداه ظاهر شد و گفت: «در طی سه روز متوالی خون گوسفند به وی خورانیده شود». در چهارمین روز، او همچون دیگر کودکان شیر مادر را خورد. از پدرش جز این دانسته نیست که به کار تعلیم و تربیت کودکان می‌پرداخت و حجاج تحت آموزش‌های پدرش روزگار کودکی و نوجوانی را گذرانید و در قرائت قرآن کریم، کوشش بلیغ کرد.

برخی منابع نوشته‌اند حجاج تا قبل از سی سالگی در طائف به کار چوپانی، دباغی، چاه‌کنی و سنگ‌کشی می‌پرداخت. پاره‌ای مآخذ هم گفته‌اند او در طائف مدتی را مربی اطفال بود و به همین دلیل در هنگام روی کار آمدن مروانیان برای اصلاح حروف عربی همت گماشت تا مسلمانان به سهولت بتوانند منابع دینی را بخوانند و وقتی کارش اوج گرفت، این گونه اصلاحات را ادامه داد.

ابن عوف می‌گوید هر بار که قرآن خواندن حجاج را می‌شنیدم، به یاد می‌آوردم که از روزگاری دراز، آن را بررسی کرده است. ابوعمرو بن علاء می‌گوید: کسی خوش‌زبان‌تر از حجاج ندیدم. قتیبۀ بن مسلم می‌گوید: حجاج برای ما سخنرانی کرد و چون به یاد گور افتاد، پیوسته می‌گفت: «خانه تنهایی و غریبی است»، و در این حال هم خود گریست و هم ما را

گریانید. حجاج در سخن‌های خود به مستمعان تأکید می‌کرد تا جایی که می‌توانید از خدا بپرهیزید، فرمان‌های الهی را بشنوید و اطاعت کنید آنچه را دارید، در راه خدا خرج کنید (ابن خلکان، ۱۳۶۴ش، ج ۲، ص ۲۹؛ مسعودی، ۱۳۲۰ش، ج ۲، ص ۱۲۹-۱۳۰؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۴۲۵).

او در مراحل بعدی زندگی، آن چنان سفاکی و خباثت از خود نشان داد که عمر بن عبدالعزیز گفته بود: «اگر تمامی جوامع و امت‌ها، افراد پلید خود را در جایی گردآورند و ما خاندان، تنها حجاج را بیاوریم، یک تنه در شقاوت بر تمامی آنان چیرگی دارد». از ابراهیم شجاعی درباره حجاج پرسیدند. گفت: «مگر خداوند در قرآن نفرموده است نفرین بر ستمکاران باد؟!» زمانی عبدالملک بن مروان به حجاج گفت: «از کاستی‌های خود برگو و چیزی پنهان مکن». حجاج گفت: «من مردی سرسخت، لجوج و کینه‌توزم». فرزند مروان به وی گفت: «پس میان ابلیس با تو خویشاوندی است». حجاج گفت: «اگر شیطان مرا ببیند، با من اندر آشتی درآید».

روایتی به رسول اکرم ﷺ منسوب است که درباره شخصی کذاب و خونریز نقل شده است که نشانه‌های آن بر حجاج تطبیق دارد. همچنین در حدیثی مرفوع از آن حضرت نقل شده است که فرمود: «از قبیله ثقیف فرد بسیار هلاک‌کننده‌ای بیرون می‌آید»، که منظور حجاج است؛ زیرا حجاج نماد پلیدی، سنگدلی، خودکامگی و شرارت است (ابن خلکان، ۱۳۶۴ش، ج ۲، ص ۳۰-۳۱ و ۳۵).

حضرت علی علیه السلام هم فرموده‌اند: «[ای مردم عراق] به زودی مردی از طایفه ثقیف بر شما چیره می‌شود، سبکسر، گردنکش و ستمگر که اموالتان را به غارت ببرد و پوستتان را بدرد» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۶). نقل کرده‌اند که آن وجود مبارک می‌فرمود: «خدایا مردک ثقیفی را بر ایشان، [که خیانت و دغل کردند،] بگمار تا بر پایه آیین‌های روزگار جاهلی در خون‌ها و دارایی‌های ایشان فرمان براند؛ آن گردآورنده زباله‌ها و سرچشمه بدی‌ها». نیز مولای متقیان به فردی فرمود: «نمیری تا جوان ثقیف را دریابی». به وی عرض کردند: «او کدام است؟» فرمود:

مردی که روز رستاخیز به وی می‌گویید گستره‌های از گستره‌های دوزخ را برای ما پر کن و او به تنهایی پر می‌کند. طی بیست سال کارگزاری، هیچ گناهی را فروگذار نمی‌کند و به تمامی گناهان دست می‌آلاید (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق، ج ۴، ص ۵۸۷).

شماری از روایات تاریخی از بی‌اعتقادی حجاج حکایت دارد و عده‌ای از بزرگان فقه و حدیث با صراحت او را تکفیر کرده‌اند. با این همه حجاج از عبدالله بن عباس، سمرة بن جندب، اسماء بنت ابی‌بکر، انس بن مالک و عبدالله بن عمر، حدیث نقل کرده و عده‌ای نیز از او حدیث نقل کرده‌اند. البته رجال‌شناسان، او را موثق و معتبر نام کرده‌اند. همچنین خطابه‌های ادیبانه و سخنان نکته‌سنجانه‌ای از این سفاک ثقفی نقل شده و افزوده‌اند که او قرآن را نیکو تلاوت می‌کرد (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۳۶۴-۳۶۶؛ ابن عبدربه، ۱۳۵۹ق، ج ۵، ص ۵۰-۵۲؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۱۲، ص ۱۱۵؛ ذهبی، ۱۴۱۱ق، ج ۶، ص ۳۲۰؛ همو، ۱۳۸۲ق، ج ۱، ص ۴۶۶).

### تقریبی توأم با چاپلوسی به امویان

حجاج نخست در شمار خدمه روح زُنباع، کارگزار اموی، بود. نخستین باری که نام وی در قضایایی سیاسی دیده می‌شود به فعالیت‌های مروان بن حکم برای تصاحب کرسی خلافت مربوط است. برخی گفته‌اند حجاج در ایام فرمانروایی مروان، همراه وی عازم شام شد. چون عبدالملک فرزند مروان به قدرت رسید، مأموریت‌های کوچکی به حجاج سپرد که وی از عهده آنها به خوبی برآمد. حجاج نهایت تملق و چاپلوسی خود را به این خلیفه مروانی ابراز می‌کرد؛ تا جایی که او را از فرستادگان الهی و فرشتگان، برتر می‌شمرد.

اما در پاره‌ای مآخذ تاریخی برای نخستین بار از حجاج و پدرش یوسف بن حکم در دوره خلافت مروان یاد شده است و آن دو جزو سپاهیان بودند که در سال ۶۵ قمری از سوی این حاکم مروانی برای تسخیر مدینه مأموریت داشتند و لشکر مزبور در حوالی رَبدَه از هواداران زیریران شکست خورد. سپس حجاج در شام به عبدالملک بن مروان پیوست و همراه قوای



او در سرکوب مصعب بن زبیر، در نواحی عراق شرکت جست. در همین دوره، وی مدتی به امارت تباله در یمامه حجاز گمارده شد. اما او این مأموریت را برای خود حقیر، اندک و سبک شمرد. مدتی نیز مسئول دارالشرطه ابان بن مروان، حاکم فلسطین، بود (ابن اثیر، ۱۴۰۷ق، ج ۹، ص ۱۳؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۲۸۹، ۲۹۲ و ج ۱۳، ص ۳۵۲؛ طبری، بی تا، ج ۵، ص ۶۱۲؛ ابن تغری بردی، بی تا، ج ۱، ص ۲۳۰).

به گفته جرجی زیدان، عده‌ای از کارگزاران چاپلوس و در عین حال مستبد و ستمگر، در دستگاه بنی امیه، پدید آمدند که با انواع تملق‌گویی، خلفای این سلسله را، بیش از آنچه بودند، خودکامه و ظالم کردند که حجاج بن یوسف ثقفی در رأس این مأموران است (جرجی زیدان، ۱۳۷۲ش، ص ۷۲۲). امیر علی نیز می‌گوید:

حجاج آن مرد متلون و یاغی، محروم از ایمان و غیر قابل اعتماد و به تحقیق مصداقی از غضب خداوند برای تقویت بنی امیه فریاد مخالفان را خاموش کرده بود و در این راستا به هر جنایت و خبثاتی دست می‌زد (امیر علی، ۱۳۶۶ش، ص ۲۸۵).

### تخریب خانه خدا به بهانه سرکوب زبیریان

هنگامی که عبدالملک بن مروان روی کار آمد، مزاحم بزرگ او، عبدالله بن زبیر اسدی قرشی بود که بعد از هلاکت یزید بن معاویه، اعلام خلافت کرد و حکمش در مصر، حجاز، یمن، خراسان، عراق و غالب نواحی شام، قابل اجرا گردید. فرزند مروان برای سرکوبی فرزند زبیر، عروه بن أنیف را با شش هزار مرد مسلح از شام روانه حجاز کرد که وی کاری از پیش نبرد. از این رو طارق بن عمرو مأمور خاموش کردن این شورش گردید. اگرچه فرمانده جدید به موفقیت‌هایی دست یافت و مصعب را از میان برداشت، هنوز نتوانسته بود کار زبیریان را خاتمه دهد. اینجا بود که حجاج بن یوسف شخصاً داوطلب چنین کاری شد.

عبدالملک، حجاج را با حدود سه هزار مرد جنگی از اهالی شام روانه جنگ با عبدالله بن

زبیر کرد و همراهش زینهارنامه‌ای برای پسر زبیر و یارانش فرستاد که اگر فرمان برند، به ایشان دهد. حجاج در جمادی‌الاول سال ۷۲ قمری رهسپار حجاز شد. اما به مدینه آسیبی نرسانید و در طایف فرود آمد.

نبردهایی در عرفات اتفاق افتاد که به شکست زبیریان انجامید. از این رو حجاج طی نامه‌ای به عبدالملک نوشت روزگار فرزند زبیر رو به سستی و کاستی گذاشته و یارانش از گردش پراکنده شده‌اند و در پایان، از خلیفه مروانی نیروی کمکی درخواست کرد و او نیز از طارق ابن عمرو خواست به حجاج ملحق شود.

طارق در ذی‌قعدة همان سال به مدینه رسید و کارگزار عبدالله بن زبیر را از آن دیار بیرون راند و مردی شامی را والی این شهر کرد. طارق در ذی‌حجه سال ۷۳ قمری، در حالی که پنج هزار مرد مسلح در اختیار داشت، به مکه رسید. حجاج که در ذی‌قعدة همین سال وارد این شهر مقدس شده بود، با لباس رزم آهنگ حج‌گزاری کرد. ولی نه طوافی انجام داد و نه سعی بین صفا و مروه کرد؛ چراکه فرزند زبیر مانع کارش می‌شد. حجاج، ابن زبیر را محاصره کرد و بر کوه ابوقبیس منجنیق قرار داد و در ایام ذی‌حجه، هنگامی که حجاج نواحی مختلف جهان اسلام در حال برگزاری مراسم حج تمتع بودند، پرتاب سنگ به سوی مسجدالحرام را آغاز کرد. عبدالملک بن مروان که یزید بن معاویه را از تعرض به کعبه باز می‌داشت و او را از این بابت نکوهش می‌کرد، به حجاج اجازه داده بود خانه خدا را آماج سنگ و آتش قرار دهد. هرچند برخی اصحاب رسول اکرم ﷺ حاضر در مراسم حج، حجاج را از این کار مذموم بازداشتند، او به سنگ‌باران کردن خانه کعبه به بهانه بازداشت فرزند زبیر، ادامه داد و با وجود آنکه صاعقه، عده‌ای از قوایش را هلاک کرد، از تهاجم خطرناک خود دست برنداشت و چون شامیان از ادامه کار خود منصرف شده بودند، گفت: «رعد و برق از ویژگی‌های سرزمین تهامه است و چیز شگفتی نیست. به شما مژده می‌دهم که پیروزی نزدیک است». روز بعد که آذرخش شماری از زبیریان را کشت حجاج خطاب به یاران خویش گفت: «می‌بینید که اکنون

عذاب الهی این افراد نافرمان را فرومی‌گیرد».

چون محاصره تنگ‌تر شد و یاران پسر زبیر از گردش پراکنده شدند، حجاج به یاران خود گفت: «گروه اندکی با او هستند و آنها هم در سختی و فلاکت به سر می‌برند. بنابراین به تهاجم خود ادامه دهید». شامی‌ها به مسجدالحرام نفوذ کردند؛ ولی ابن زبیر آنها را بیرون راند. در این میان سنگی برجین او اصابت کرد و بر زمین افتاد. او در چنین حالی به یاران خود گفت: «به مقاومت ادامه دهید». خود نیز از مسجد بیرون رفت و نبردی سخت درگرفت و تمام کسانی که با ابن زبیر بودند، کشته شدند. قوای حجاج از هر سو عبدالله را محاصره کردند و آن‌قدر بر او شمشیر زدند تا کشته شد. حجاج نیز دستور داد کعبه را به‌طور کامل ویران کنند تا که دوباره آن را بسازند.

بدین گونه حجاج شورش عبدالله بن زبیر را که حدود بیست سال در حجاز دعوی امارت داشت، خاموش کرد و این موضوع برای عبدالملک مروان خدمتی مهم و پیروزی درخور توجهی به شمار می‌آمد (طبری، بی تا، ج ۶، ص ۱۷۵-۱۹۵؛ بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۱۱۶-۱۱۷؛ ابن عبدربه، ۱۳۵۹ق، ج ۴، ص ۴۱۵-۴۱۶؛ دینوری، ۱۳۹۰ش، ص ۳۵۷-۳۵۹).

شکست زبیریان از لحاظ سیاسی معنای خاصی داشت؛ زیرا تنها پیروزی فردی بر فرد دیگر نبود؛ بلکه با این اتفاق، در واقع سرزمین حجاز، که پایگاه زبیریان بود، در برابر شام، که مقرر فرمانروایی امویان و مروانیان به شمار می‌رفت، عقب نشینی کرد و این آخرین تلاشی بود که حجاز به لحاظ سیاسی - اجتماعی انجام داد. افزون بر اینکه از پی حوادثی که نزدیک بود دولت اموی را منقرض کند، با این پیروزی، عبدالملک بر مناطق مهمی از جهان اسلام، از جمله حجاز، شامات و عراق استیلا یافت (ابراهیم حسن، ۱۳۸۶ش، ص ۳۳۶-۳۳۷).

## حاکم حجاز

حجاج به پاداش سرکوب عبدالله بن زبیر، به امارت مکه، یمن و یمامه رسید و اندکی بعد، به سال ۷۴ قمری، مدینه هم به حوزه حکمرانی وی ضمیمه شد. بعد از استقرار حجاج

بر اریکه قدرت، مسجدالحرام را که هنگام محاصره و آتشباران، صدمه دیده بود، تعمیر کرد؛ بنای کعبه را تجدید نمود و برای آن دری قرار داد. آن‌گاه به شتاب، عازم مدینه شد و اهالی آن را، به بهانه شرکت در قتل خلیفه سوم، تحقیر کرد و بر دستان و گردن عده‌ای از اصحاب رسول اکرم ﷺ همچون جابر بن عبدالله انصاری، مهر نهاد که نشانه تحقیر این بزرگان بود. حجاج هنگام اقامت در مدینه به بارگاه رسول اکرم ﷺ توهین کرد و این رفتار مذمومش، سبب تکفیرش گردید (طبری، بی تا، ج ۵، ص ۳۵؛ یعقوبی، ۱۳۷۱ ش، ج ۲، ص ۲۲۲؛ دائرة المعارف تشیع، ج ۶، ص ۸۴-۸۵؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲۰، ص ۱۴۳).

رفتار ناروای حجاج با اهالی مدینه و نهادن داغ بردگی برگردن عده‌ای از بزرگان و سبک شمردن مضجع شریف خاتم انبیا حتی خشم خلیفه اموی، عبدالملک بن مروان را برانگیخت و در نامه‌ای تحقیرآمیز خطاب به حجاج نوشت:

همانا تو برده‌ای هستی که کارها را اصلاح کردی. ولی در امور، راه افراط و مبالغه را می‌پیمایی و از اندازه فراتر می‌روی. من همچون غلبه شیران بر روبهان، از پاره‌ای اعمال چشم‌پوشی می‌کنم. مگر احوال نیاکانت را در طایف به یاد نداری که سنگ بر دوش می‌کشیدند و با دستان خویش چاه حفر می‌کردند یا آنکه فرومایگی اجداد خود را در اخلاق و جوانمردی فراموش کرده‌ای (نویری، ۱۳۶۴ ش، ج ۶، ص ۱۷۷).

### ابراهای سیاه در افق بصره و کوفه

خلفای اموی و مروانی برای ریشه کنی نهال تشیع ناب در عراق، نیرنگ‌های گوناگونی به کار می‌بردند. آنان می‌کوشیدند این قلمرو را تابع خود کنند. اما همچنان نقشه‌هایشان خستی می‌شد و بوستان شیعیان در چنین ناحیه‌ای شکوفاتر می‌گشت و روح هاشمی و علوی بر آن حاکمیت داشت (مظفر، ۱۳۶۸ ش، ص ۱۴۲).

عبدالملک بن مروان احساس کرد هیچ نیرویی قوی‌تر از حجاج بن یوسف ثقفی برای

قلع و قمع خیزش‌های شیعی در اختیار ندارد؛ فردی از ثقیف که قلبش همچون سنگ است و نرمی، رأفت و عطوفت به وجودش راه ندارد. او، اگر منتقدانی داشت، به سهولت از آنها دست برمی‌داشت. کاری که او درباره خانه خدا پیش گرفت تا کاخ حکومت مروانیان را از هر گونه گزند مصون دارد، زیان‌بارترین معامله‌ای بود که انجام داد (همان، ۱۳۶۸ش، ص ۸۸). توانایی شگفت‌انگیزی که حجاج در سرکوب مخالفان بنی‌امیه از خود بروز داد، عبدالملک را بر آن داشت تا حجاج را در سال ۷۵ قمری بر منطقه پرآشوب عراق بگمارد و اندکی بعد، قلمرو شرقی خلافت، به او تفویض شد و در واقع وی بر سراسر سرزمین‌های خاوری دولت اموی فرمانروایی یافت (طبری، بی‌تا، ج ۶، ص ۲۰۶). عبدالملک به خط خویش، در نامه‌ای، حجاج را مخاطب قرار داد و گفت:

تو را بر عراقین (بصره و کوفه) مسلط نمودم. هرگاه وارد کوفه شدی، چنان لگد کوبش کن که اهل بصره بدان زبون گردند. از مدارا با مردم بپرهیز. تو را بر دورترین نشان زدم، پس خود را بر آن هدف بیفکن و آنچه را از تو انتظار دارم، در نظر داشته باش (یعقوبی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۲۲۳).

عبدالملک درحالی که حجاج در مدینه بود، فرمان حکومت عراق را برایش صادر کرد و حجاج همراه دوازده هزار سوار با اسبانی تیزرو، از حجاز راه افتاد و هنگامی که روز برآمده بود، وارد کوفه شد و به مسجد رفت و درحالی که چهره خود را با عمامه خز سرخی پوشانیده و کمان و تیردان خویش را بر شانه افکنده بود، گفت: «اهالی را در این مکان حاضر کنید». مردم تصور کردند این مرد نقاب‌دار از خوارج است و خواستند او را ریگباران کنند. اما حجاج همچنان ساکت بود و مدتی طولانی خاموش ماند و نشسته بر منبر مسجد کوفه، منتظر اجتماع مردم بود. چون چشمان حاضران به او دوخته شد، روبند را از چهره خود برداشت و گفت: ای ناسازگاران و دو رویان و اهل نافرمانی و طغیان، همانا خلیفه مروانی از جعبه تیر خود یکی را برگزید که از همه تلخ‌تر، و شکستن آن از همه دشوارتر است. آن‌گاه

مرا به سوی شما افکند و علیه شما تازیانه‌ای و شمشیری برگردنم آویخت که تازیانه افتاد و شمشیر باقی ماند.

سپس در خطابه‌ای، مردم را سخت تهدید کرد و به اطاعت از بنی‌امیه فراخواند و گفت:

سرهایی را می‌بینم که چون میوه، رسیده و هنگام چیدن آن شده است و آنها را خواهم چید. گویی می‌بینم که خون‌هایی میان عمامه‌ها و محاسن جاری است. به راه آید و درست شوید که به خداوند سوگند زبونی و خواری را به شما می‌چشانم و همچون شتران غریبه، شما را می‌زنم تا سرکشی را رها کنید و چون سنگ آتش‌زنه بر شما فرومی‌کوبم تا نرم گردید. هر وعده که می‌دهم، وفا می‌کنم و هر تصمیمی بگیرم، اجرا می‌کنم (نویری، ۱۳۶۴ش، ج ۱، ص ۱۶۷-۱۶۹؛ طبری، بی‌تا، ج ۵، ص ۴۱؛ ابن اثیر، همان، ج ۴، ص ۳۳؛ مسعودی، ۱۳۷۰ش، ج ۲، ص ۱۳۱).

بدین گونه دولت اموی که با هرج و مرج جاهلی مأنوس، و طرفدار تفرقه میان مسلمانان بود، به ستم و تجاوز علاقه نشان می‌داد، به خونریزی و قساوت تمایل داشت و موازین قرآن، سنت و شرع مقدس را زیر پا می‌نهاد، حجاج بن یوسف را برای حکمرانی عراق برگزید و او را برجان و مال مردم این خطه مسلط ساخت؛ امیری که سرکشی را به بالاترین درجه رسانید و عذاب‌های گوناگونی به اهالی عراق چشانید و شمشیرش با گردن افراد بی‌گناه آشنا بود.

عبدالملک، پیش از تسلط حجاج بر عراق، درباره حکومتش و آنچه در این سرزمین رخ می‌داد به شدت نگران بود و مکرر به اطرافیان خود می‌گفت: «وای بر شما، چه کسی را بر عراق بگمارم؟» اما آنچه را می‌خواست در حجاج یافت، او مکنده خون بی‌گناهان را به سوی عراق فرستاد؛ جایی که قیام‌های متعددی در آن شکل می‌گرفت. حجاج در گفتار و کردار، ستمگر و درنده‌خو بود و خلیفه مروانی، این جرثومه شقاوت و شرارت را، که کارنامه وی و خودش را سیاه‌تر کرده بود، مورد حمایت قرار می‌داد و حجاج را به خلاف و خیانت تشویق می‌کرد و چون مرگش فرا رسید، به جانشین خود، ولید، سفارش کرد او را گرامی دارد. با وجود آنکه

گزارش‌های متعددی درباره سفاکی‌های حجاج به این خلیفه می‌رسید، ولی خلیفه، وی را به ادامه خبثت‌هایش، فرامی‌خواند (سیوطی، ۱۳۸۳ق، ج ۱، ص ۸۵؛ دینوری، ۱۳۸۲ق، ج ۲، ص ۷۴؛ اسد حیدر، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۶۱، ۱۷۱ و ۱۷۲).

حجاج در عراق، برای تحکیم پایه‌های قدرت اموی، به هر گونه جنایت و شقاوتی دست زد و در این مسیر، حتی ارزش‌های دینی آیین اسلام را زیر پا نهاد؛ به گونه‌ای که سال‌های بعد، منصور عباسی آرزو می‌کرد مردی چون او را در خدمت می‌داشت (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۲ش)، ج ۲۰، ص ۱۴۵).

بی جا نبود که ولید نقل می‌کرد: «پدرم می‌گفت: حجاج پوست میان دو چشم من است. اکنون بدانید که او پوست تمامی چهره من (ولید) است». وقتی عبدالملک به هلاکت رسید، حجاج در خطبه‌ای که ایراد کرد، مقام او را بعد از خلفای سه‌گانه، در جایگاه چهارم قرار داد (دائرة المعارف تشیع، ج ۶، ص ۸۵).

به گفته فب مار (Phebe Marr) حجاج مخالفان را با قدرت تمام سرکوب می‌کرد. اما چون سیاست تبعیض نژادی و استیلای اموی را پیش گرفت، موفق نشد ساختار اجتماعی عراق را دگرگون کند و مشکلات سیاسی بنی‌امیه همچنان در این قلمرو باقی ماند و همین روند، زمینه فروپاشی آنان را فراهم کرد (فب مار، ۱۳۸۰ش، ص ۴۲).

محققان دانشگاه کمبریج هم اظهار داشته‌اند:

از آن زمان که حجاج فرماندار عراق گردید، با دستی آهنین بر مردم این سامان فرمان می‌راند. او کوشید قدرت حکومت اموی را در دورترین ایالات، احیا کند؛ اما با مخالفت‌ها و شورش‌های متعددی روبه‌رو گردید.

این پژوهشگران در ادامه از روش سرکوبگرانه حجاج دفاع کرده و درصدد برآمده‌اند او را کارگزاری موجه و منشأ خدمات رفاهی و فرهنگی جلوه دهند. آنان نوشته‌اند:

حجاج با استفاده از آرامشی که در نتیجه نیروهای خود فراهم آورده بود، کوشید بر زخم‌های فراهم آمده از جنگ، مرهم نهد؛ به آباد کردن اراضی و ترویج زراعت پرداخت و چون خود مردی با فرهنگ بود، در تعلیم و تربیت افراد و ترقی آموزشی و تربیتی اهتمام ورزید.

اما این ادعا موجب شگفتی است؛ چراکه منابع کهن عربی به جای آنکه این لیاقت‌ها و شایستگی‌ها را یادآور شوند، بیشتر از غرور، سنگدلی و ناپرهیزگاری حجاج سخن گفته‌اند.

### افزایش اختناق برای شیعیان

حجاج وقتی پایه‌های قدرت خود را در عراق استوار ساخت، بیش از همه با شیعیان به مخالفت برخاست. امام محمد باقر علیه السلام مشاهدات خود را از رفتار حجاج با پیروان اهل بیت علیهم السلام این گونه بیان فرموده‌اند:

آن‌گاه حجاج از راه رسید، مردمان شیعه را به بدترین وضع می‌کشت و با کمترین سوء ظن و تهمت، آنان را دستگیر می‌کرد. حتی اگر به حجاج می‌گفتند فلان کس زندیق یا کافر است، از نظر او بهتر بود که بگویند آن شخص شیعه امیر مؤمنان علیه السلام است.

ابن ابی‌الحدید، بعد از آوردن این فرموده امام پنجم، افزوده است:

هنگامی که عبدالملک به حکومت رسید و بر شیعه سخت گرفت و حجاج را بر آنان گماشت، عده‌ای بر اثر هراس و خوف، از راه اظهار نظر بغض و عداوت نسبت به خاندان طهارت و دوستی با دشمنان علی علیه السلام به حجاج تقرب می‌جستند و حتی در سوابق و مناقب مخالفان و دشمنان اهل بیت احادیث متعددی جعل می‌کردند؛ چنان که در کاستن منزلت مولای پرهیزگاران و جانشین راستین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و دشمنی با آن حضرت، سخنان کذب زیادی، برای مردم بازگو کردند (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۸ق، ج ۳، ص ۱۵؛ مظفر، ۱۳۶۸ش، ص ۸۸-۸۹). روزی شرطه‌های حجاج دو نفر را نزد وی آوردند که شیعه بودند. حجاج به یکی از آنان



گفت: «از فرزند ابی طالب بیزاری بجوی تا خونت به هدر نرود». او پاسخ داد: «آن وجود مقدس چه کرده است که از او ابراز انزجار کنم؟» حجاج گفت: «خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم، اینک برگزین که دست‌های تو را قطع کنم یا پاهایت را». آن فرد شیعی اظهار داشت: «هر گونه کشتن را که بدان میل داری درباره‌ام اجرا کن. اما بدان که خداوند به زودی قصاص از تو را برای من مقرر می‌دارد».

حجاج دستور داد دست‌ها و پاهای او را بریدند و بدنش را به دار کشیدند و نیز طبق فرمان او، گردن نفر دوم را، که حاضر نشده بود از خاندان علی علیه السلام بیزاری جوید، قطع کردند (حسنى، ۱۳۷۱ش، ص ۵۸۹-۵۹۰).

هر وقت آتش کینه حجاج شعله‌ور می‌شد، دستور می‌داد یکی از محبان علی علیه السلام را از حبس بیرون آورند و جلو دیدگان او، به طرز فجیعی به قتل برسانند. یک روز به کارگزاران خود گفت: «می‌خواهم یکی از اصحاب علی علیه السلام را بکشم». گفتند: «بهتر از قنبر که در خدمت او بوده است، نداریم». حجاج دستور احضارش را داد و به وی گفت که از امیر مؤمنان علیه السلام بیزاری بجوید. قنبر در پاسخ گفت: «مرامی بهتر از آن بیاور تا من دست از مولایم بردارم». حجاج گفت: «حال که از روش خود دست برنمی‌داری، بگو تا تو را چگونه به قتل برسانم؟» قنبر پاسخ داد: «آقایم علی علیه السلام به من خبر داده است که در راه محبت ما خاندان، تو را همچون گوسفند ذبح می‌کنند». حجاج دستور داد سر از تنش جدا کردند (محدث قمی، بی تا، ج ۲، ص ۲۹۵).

رجال نگاران و مورخان، کمیل را به شرافت، پرهیزگاری، زهد، امانت و اخلاص ستوده‌اند و او را در شمار خواص یاران حضرت علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام معرفی کرده‌اند. حجاج برای دست یافتن به این صاحب سر امیر مؤمنان علیه السلام و انسان ثابت‌قدم، عابد و وارسته، مأمورانی را برای گرفتن وی فرستاد؛ اما آنان موفق نمی‌شدند او را بیابند. پس این مرد پلید و ستمگر خاندان کمیل را تحت فشار مالی قرار داد. وقتی کمیل این خبر را شنید، چون نمی‌خواست اقوامش آزار و اذیت شوند و از سویی سنین پیری را می‌گذرانید، خود را معرفی

کرد و تسلیم حجاج شد. حجاج وقتی او را دید، گفت: «مایل بودم تو را دستگیر کنم». کمیل گفت: «تنها غباری از عمر من باقی مانده است. عمل خود را انجام بده. امیر مؤمنان علیه السلام به من خبر داده است که تو مرا می‌کشی». حجاج نیز دستور داد گردنش را زدند (حسینی، ۱۳۵۲ش، ص ۵۹۰).

اختناقی که حجاج برای شیعیان به وجود آورد، در حدی بود که حتی اهل صلاح و دیانت برای تقرب به وی، درباره اهل بیت: به خصومت برخاستند و کار به جایی رسید که فردی در برابرش ایستاد و فریاد برآورد: «ای امیر، خانواده‌ام مرا عاق کرده و نامم را علی نهاده‌اند. محتاج سخاوت وجود شمایم. حجاج لبخندی زد و گفت به سبب لطافتی که به آن روی آوردی، تو را امیر ناحیه‌ای می‌کنم (زرکلی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۱۴۰؛ مهدوی دامغانی، ۱۳۷۹ش، ج ۵، ص ۱۴۵).

ظلم حجاج به شیعیان تا جایی رسیده بود که روزی قرآن می‌خواند و به این آیه رسید: ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ (هود: ۴۶). بر او مشتبه شد که لفظ عمل در آیه مبارکه، اسم است یا فعل؟ برای بررسی موضوع، قاری معروفی را احضار کرد. اما قبل از آمدن قاری، حجاج برای مجازات مخالفان، محل اقامت خود را ترک کرد و مأموران آن قاری را محبوس کردند تا بعداً معلوم شود که حجاج او را به چه منظوری فراخوانده است. آن قاری شش سال در زندان ماند تا روزی که حجاج به تخلفات محبوسین رسیدگی می‌کرد. برای اینکه گناه آنان را بداند، از قاری پرسید: «چه جرمی مرتکب شده‌ای؟ قاری گفت: «من به گناه فرزند نوح علیه السلام روانه زندان شده‌ام» (قزوینی، ۱۳۷۳ش، همانجا، ص ۵۵۳).

شماری از رجال نامدار، محدثان و فقها و نیز طوایفی از شیعیان از بیم سفاکی‌های حجاج به مناطق دیگری گریختند و روزگاران را در خفا زندگی کردند (دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۹۱ش، ج ۲۰، ص ۱۴۵).

حجاج که حضرت علی علیه السلام را سب و لعن می‌کرد و پیروان آن حضرت را به شدت سرکوب می‌نمود، برای اینکه علویان و شیعیان را مکدر و آزرده سازد، روز عاشورا را که در

آن حضرت امام حسین علیه السلام به دست امویان به طرز فجیعی، به شهادت رسید - به عنوان روز سرور شادمانی تعیین کرد و از برنامه‌های سوگواری و مراسم حزن و اندوه شیعیان در این ایام، جلوگیری کرد (مهدوی دامغانی، ۱۳۷۹ش، ج ۲، ص ۲۲۶؛ مظفر، ۱۳۶۸ش، ص ۲۷۹).

سیاست حجاج، بر فکر تفوق نژادی اعراب مبتنی بود و همین شیوه باعث نارضایتی عرب‌های مسلمان، متدین و پارسا می‌شد؛ زیرا آنان بر این باور بودند که طریقه مزبور با تعالیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله که بر مساوات مسلمانان تأکید داشت و عرب، عجم، حبشی و قرشی را برابر می‌دانست، منافات داشت. حجاج در راستای این تفکر غلط، موالی را، با آنکه مسلمان بودند، همچون اسیران آزاد شده تلقی می‌کرد و در جنگ‌ها، آنان را به عنوان نیروهای پیاده همراه می‌برد و از غنایم هم سهمی به آنان نمی‌داد. حتی مستمری عادی آنان را نیز قطع می‌کردند.

حجاج معتقد بود عراق مرکز نهضت موالی شده و باید این قلمرو پناهگاه سپاه عرب گردد. حتی حجاج این گروه را چون کفار به پرداخت جزیه وادار کرد که با مقاومت موالی روبه‌رو شد. حجاج موالی را که از پرداخت خراج می‌گریختند، به آبادی‌های خودشان باز می‌گردانید. علاوه بر خراج اراضی، جزیه - که طبق مقررات اسلامی، با پذیرش اسلام، از گردنشان ساقط می‌شود - نیز از آنها مطالبه می‌کرد. با این وصف زراعت و صنعت عراق در این زمان به موالی تعلق داشت. دیوان عراق هم که دخل و خرج قلمرو حکمرانی حجاج را تنظیم می‌کرد و قوه محرکه دستگاه اداری و اجرایی او به شمار می‌رفته، در دست موالی بود و دیوان عراق به فارسی نوشته می‌شد. حجاج بن یوسف که از غلبه موالی و استیلای زبان فارسی بر دیوان راضی نبود، دیوان را از فارسی به عربی تبدیل کرد تا بدین وسیله، نظارت اعراب را به کار عناصر غیر عربی در دیوان قوی‌تر کرده باشد. اما کسی که این کار را برای حجاج انجام داد، ایرانی‌ای اهل سیستان و از موالی تمیم، به نام صالح بن عبدالرحمان بود که در دیوان عراق کار می‌کرد. علت نفرت حجاج از موالی صرفاً به موضوع نژادی منحصر نمی‌شد؛ بلکه چون این افراد غالباً شیعه بودند و در جنبش‌های علویان حضوری فعال داشتند، می‌خواست توانشان را تحلیل

ببرد (ابراهیم حسن، ۱۳۸۶ش، ص ۳۴۹؛ زرین کوب، ۱۳۷۱ش، ص ۳۷۹؛ همو، ۱۳۶۸ش، ص ۳۵ و ۵۲).  
حجاج در مدت بیست سالی که بر عراق امارت داشت، جز آنها که در جنگ‌های وی کشته شده بودند، بالغ بر ۱۲۰ هزار نفر را گردن زده بود. وقتی حجاج به هلاکت رسید، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان او بودند که شانزده هزار نفر از زنان برهنه بودند. محبس زنان و مردان یکی بود و زندان حفاظی نداشت که محبوسین را از گزند گرمای تابستان و سرمای زمستان حفظ کند. این زندانیان هیچ جرمی مرتکب نشده بودند؛ نه قاتل بودند، نه مدیون و نه دزد؛ بلکه غالباً از ارادتمندان به خاندان عصمت و طهارت به شمار می‌آمدند (مسعودی، ۱۳۶۵ش، ج ۲، ص ۱۶۹؛ سنجری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۲۸؛ قزوینی، ۱۳۷۳ش، ص ۵۵۳).

### سرکوب همگانی

حجاج در زمره‌ی امرایی بود که به حکومت استکفاء دست یافت؛ بدین گونه که متولی تمام امور از قبیل تدبیر لشکر، نظارت در امر قضا، اقامه حدود، جمع‌آوری خراج، ترتیب جهاد و حج، و رعایت لوازم شریعت گردید و خلیفه در ولایات شرقی، که مرکز آن عراق بود، به وجود وی اکتفا می‌کرد. او از جانب خود به بلاد حوزه حکومت خویش، کارگزار می‌فرستاد و این عمال، خراج و اموال را جمع‌آوری می‌کردند، عطا و مواجب لشکر و نیز مخارج عمران ولایت مورد نظر را می‌دادند و آنچه را باقی مانده بود، نزد خلیفه مروانی می‌فرستادند. در واقع حجاج در عراق دستگاهی شبیه تشکیلات خلیفه، اما محدودتر، داشت؛ مثل کاتبان اداره دیوان، حاجبان تشریفات، خازن اموال و عواید، قاضی برای رسیدگی به امور دعاوی، محتسب، حرس و شرطه برای انتظامات و حاکمیت امنیت، برید برای اطلاعات و اخبار (زرین کوب، ۱۳۶۸ش، ص ۴۸۵-۴۸۶).

ده سال نخست حکومت حجاج بر عراق، تقریباً به سرکوب خونین آشوب‌های سیاسی، فرقه‌ای و خیزش و جنبش‌های اجتماعی - مذهبی، سپری شد.

در هنگام امارت حجاج در عراق به سال ۷۶ قمری، عبدالرحمان بن محمد از سوی وی مأموریت یافت تا با شش هزار سوار، به تعقیب شیبب خارجی بپردازد. اما چون وی در این باره تعلل می‌ورزید و به شیبب مهلت داد تا مدتی کوتاه روزگار بگذراند، حاکم مداین، عثمان بن قطن، فرمانده لشکر مزبور گردید و عبدالرحمان برکنار شد. (ابن اثیر، همان، ج ۴، ص ۳۴۳؛ نویری، ۱۳۶۴ ش، ج ۶، ص ۱۴۶-۱۴۷).

با وجود آنکه عبدالرحمان بن محمد بن اشعث با حجاج بن یوسف نسبت خویشاوندی داشت، اما از قرائن به دست می‌آید که حجاج از قدرت گرفتن وی نگران بود. با این وصف در سال ۸۰ قمری، حکومت سیستان و کرمان و نیز نبرد با خوارج را به او سپرد و او را با سپاهی گران که به «جیش الطواویس» شهرت یافت، روانه آن قلمرو کرد. حجاج در این اندیشه بود تا ابن اشعث را که نفوذش میان طوایف عرب جنوبی دائماً در حال افزایش بود، به کلی از عراق خارج کند؛ اما این کار صرفاً با سپردن مأموریت جنگی علیه خوارج در منطقه‌ای دور از حوزه حکومتی وی، امکان‌پذیر نبود و می‌بایست عنوان حکمرانی یکی از نواحی مسلمان‌نشین را به آن ضمیمه می‌کرد. در این حال شکست عبیدالله بن ابی‌بکره، حاکم سیستان، از رتبیل، حاکم افغانستان، که در ۷۸ قمری از جانب حجاج بدان نواحی رفته بود، فرصت مناسبی برای حجاج به وجود آورد تا ابن اشعث، رئیس با نفوذ و مقتدر قبیله کنده را با تجهیزات و ساز و برگ کافی بدان خطه گسیل دارد. ابن اشعث، که مردی زیرک بود، نقشه‌هایی را به اجرا می‌گذاشت که هرگز حجاج موفق نشد از اسرار وی باخبر گردد چون بر رتبیل مسلّم گردید که حاکم جدید سیستان و کرمان، یعنی ابن اشعث، به چه قصدی عازم منطقه گردیده است، تصمیم گرفت از راه مذاکره و مکاتبه، افکار صلح‌جویانه خود را به عبدالرحمان نشان دهد. اما ابن اشعث این رفتارهای رتبیل را بر ضعف و زبونی وی حمل می‌کرد و آماده نبرد با او شد. از آن سو رتبیل با نقشه‌ای حساب شده و عقب‌نشینی تاکتیکی، کوشید سپاهیان ابن اشعث را به تعقیب قوای خود وادارد و آنان را به قلمرو خویش بکشاند و با استفاده از مواضع آماده، بر دشمن ناآشنا به منطقه، هجوم آورد و ارتباط آنان را با مرکز فرماندهی خود، قطع کند.

ابن اشعث که مراقب این قضایا بود، به هر منطقه که می‌رسید، آنجا نگهبان می‌گذاشت و مناطقی را که تصرف می‌کرد، زیر نظر می‌گرفت و بین نواحی فتح شده ارتباط برقرار می‌کرد. اما با این وضع و به رقم استراتژی‌های موفق‌تری که به اجرا می‌گذاشت، ناگهان در سال ۸۰ قمری به قوای خود دستور توقف داد و هرگونه تهاجم و نفوذ به خاک دشمن را تا بهار سال بعد، به تعویق انداخت.

حجاج از توقف عملیات نظامی برافروخته شد و در سه نامه متوالی خطاب به ابن اشعث گفت: «شنیده‌ام با کافران مماشات می‌کنی. باید در کمال عجله و شتاب با کابلی‌ها مصاف دهی و دشمنان را به قتل برسانی». در نامه حجاج نکات توهین‌آمیزی هم دیده می‌شد. در هر حال حجاج تهدید کرد: «اگر از عهده این امر بر نمی‌آیی سرداری لشکر را به اسحاق بن محمد واگذار». بدین گونه کینه کهنه طرفین ناگهان سرباز کرد. چون عبدالرحمان دریافت که حجاج می‌خواهد او و نیروهایش در این درگیری از بین بروند، رؤسای سپاه را فراخواند و به آنان گفت: «قصد حجاج تسخیر بلاد و دریافت خراج نیست؛ بلکه هدفش این است که من و شما در این معرکه نابود شویم». آنان گفتند: «خداوند عبدالملک بن مروان و حجاج را لعنت کند. ما از آنها بیزار می‌جوییم و به هرچه امر نمایی، فرمان برداریم».

خلاصه آنکه تمامی لشکر، اعم از عرب و عجم، با عبدالرحمان بیعت کردند. و او توسط پیکی به رتبیل خبر داد:

ما ناگزیریم به عراق عرب برگردیم و با امویان و مروانیان و عامل آنان در نواحی شرقی، یعنی حجاج بجننگیم. اگر خداوند پیروزی را نصیبمان کرد، آن قلمرو را که اکنون در اختیار داری، به تو واگذار می‌کنیم و ذلت خراج مردمان آن سامان را از دوششان برمی‌داریم و هرگاه شکست خوردیم، به این منطقه مراجعت می‌کنیم و تو باید در حمایت و صلاح امر ما اهتمام ورزی. رتبیل که سرزمین خویش را در معرض فنا و هدف تیر بلا می‌دید، از این پیغام جانی تازه

یافت و به عبدالرحمان پاسخ داد: «تا جان در بدن دارم، مطیع خواهم بود»، و با ادای سوگند، به پذیرش تعهد تأکید کرد (ابن کثیر، ۱۳۹۷ق، ج ۹، ص ۳۵؛ طبری، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۵۲-۱۰۵۴؛ وزیری، ۱۳۶۵ش، ص ۲۹۰-۲۹۱).

بدین گونه ابن اشعث رهسپار عراق شد و فردی را در سیستان و کرمان، به جای خود گماشت. تا آنکه حدود ۱۵۰ هزار نیرو، فرزند اشعث را در نبرد با حجاج همراهی می کردند و اهالی بصره و کوفه نیز حامی این قوا بودند. از این رو حجاج توانایی جنگیدن با آنان را نداشت. در کرمان و فارس سپاهیان و نیروهای امنیتی شهرها به ابن اشعث ملحق شدند. آنان کارگزاران حجاج را در این نقاط از مسند حکومت عزل کردند و کسانی را به جای ایشان گماردند. حجاج با لشکری رهسپار گردید تا به اهواز رسید و در آنجا عبدالرحمان با وی روبه رو شد و نبردی سخت در گرفت که به شکست نیروهای حجاج انجامید. حجاج به بصره عقب نشست و نبرد طرفین در این شهر ادامه یافت که ابن اشعث احساس خطر کرد و به کوفه گریخت (یعقوبی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۲۲۹-۲۳۰).

وقتی ابن اشعث علیه حجاج قیام کرد، مردم را به رهبری حسن بن حسن بن زید دعوت کرد. این امامزاده از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السلام بود که ولید او را با زهر به شهادت رسانید (خواندمیر، ۱۳۳۳ش، ج ۲، ص ۳۳). عبدالله، نواده جعفر بن ابی طالب با عبدالرحمان ابن محمد اشعث هم پیمان شد و او را در این خیزش، حمایت کرد (دولت شاه سمرقندی، بی تا، ص ۱۶۹-۱۷۰؛ باستانی پاریزی، ۱۳۸۰ش، ص ۲۳۹).

در واقع این خیزش، عصبان فراگیر مردمان عراق علیه خلفای اموی و مروانی و حکومت شام بود و در آن انسان های لایق شایسته، صحابی ائمه و قاریان قرآن دیده می شدند (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۸ش، ج ۲۰، ص ۱۴۴؛ زرین کوب، ۱۳۷۱ش، ص ۳۶۰)، موالی که از ستم حجاج به ستوه آمده بودند، در این نهضت حضور فعال داشتند (زرین کوب، ۱۳۶۸ش، ج ۲، ص ۳۳). عبدالرحمان بن محمد اشعث بر فراز منبر رفت و بر ابوسفیان، معاویه، یزید، مروان و

عبدالملک لعن کرد و مطائن و معایب آنان را برشمرد و از جنایت امویان سخن گفت (وزیری، ۱۳۶۵ش، ص ۲۹۳؛ باستانی پاریزی، ۱۳۸۰ش، ص ۳۳۴). به همین دلیل شخصیتی چون سعید بن جبیر اسدی، از بزرگان تابعان، مفسر و محدث قرآن و صحابی امام سجاد علیه السلام و مدافع منخلص نیروهای اهل بیت علیهم السلام در این قیام متصدی تدارکات نیروهای رزمنده بود و بعد از شکست نیروهای مزبور، از سوی کارگزاران حجاج تحت تعقیب قرار گرفت و ناگزیر به ایران آمد و در جمکران قم، نزد اعراب بنی اسد که خویشاوندش بودند، اقامت گزید و وقتی احساس خطر کرد، به حجاز رفت و به خانه خدا پناه برد، ولی خالد بن عبدالرحمان قسری، حاکم مکه، او را دستگیر کرد و تحویل حجاج داد و آن حاکم سفاک نیز او را به طرز فجیعی در سال ۹۵ قمری به شهادت رسانید (رک: گلی زواره، ۱۳۹۶ش).

پیش از گریز عبدالرحمان به سوی کوفه، گروه بسیاری از ایشان که در میانشان عده‌ای از قاریان و عقبه بن عبدالغافر ازدی دیده می‌شد، کشته شدند. افرادی از لشکر عبدالرحمان که در بصره مانده بودند، در اطراف عبدالرحمان بن عباس بن ربیع بن حارثه بن عبدالمطلب جمع شدند و با او بیعت کردند و حجاج به مدت پنج شبانه‌روز با آنان جنگید و عبدالرحمان ابن عباس، با گروهی از مردم بصره، به ابن اشعث پیوستند. حجاج در آن روز بعد از گریز عبدالرحمان بن عباس، با خدعه و نیرنگ، یازده هزار نفر را کشت؛ به این ترتیب که نخست به آنان امان داد و همگی تصور کردند که در امان هستند؛ ولی وقتی نزد حجاج آمدند، تمامی آنان به قتل رسیدند.

هنگامی که حجاج از کوفه به بصره رفت، ابن حضرمی را که هم‌پیمان بنی‌امیه بود بر کوفه گماشت. اما مطر بن ناجیه یربوعی با او جنگید و مردم هم با وی همراه شدند و ابن حضرمی و تمامی شامیان، را که چهار هزار نفر بودند، از کوفه بیرون کردند. مطر و گروهی از یاران او، که از بنی تمیم بودند، اجازه ندادند عبدالرحمان بن محمد اشعث وارد کاخ حکومتی گردد. اما افرادی از یاران ابن اشعث وارد دارالاماره کوفه شدند و مطر را دستگیر کردند و نزد ابن اشعث



آوردند که او وی را محبوس کرد (نویری، ۱۳۶۴ش، ج ۶، ص ۱۸۹-۱۹۰). طولی نکشید که افراد ناراضی از حکومت بنی‌امیه و مخالفان این سلسله از دیگر نواحی به سوی کوفه آمدند و رفته رفته تعداد حامیان ابن اشعث به حدود دویست هزار نفر بالغ شد که نیمی از آنان عرب، و نیمی دیگر از موالی بودند (طبری، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۷۲).

آرایش جنگی طرفداران ابن اشعث، حجاج را به شدت دچار هراس کرد و ناگزیر از عبدالملک بن مروان در این باره استمداد طلبید. از آنجا که خلیفه مروانی تا آن زمان برای جنگ با شورشیان مخارج زیادی کرده و خزانه‌اش خالی شده بود و از سویی آینده این نبرد هم برایش روشن نبود و با از دست دادن این همه نیرو، امکان عزل او و جدایی عراق از حکومت اموی وجود داشت، بعد از مشورت با اطرافیان، بر آن شد که غانله مزبور از طریق مذاکره و صلح حل شود. تا این زمان معترضان خواستار عزل حجاج و اجرای مساوات بین عراقی‌ها و شامی‌ها در امور نظامی و مالی بودند. عبدالملک با این پیشنهاد موافقت کرد و فرزندش، عبدالله، را همراه برادرش محمد بن مروان، حاکم جزیره، برای مذاکرات صلح به عراق فرستاد و حکومت یکی از ولایات عراق را به عبدالرحمان واگذار کرد.

ابن اشعث با طرح عبدالملک موافق بود، اما حجاج تلاش می‌کرد ملاقات نمایندگان خلیفه با سران قیام به تأخیر افتد یا آنان را از دعوت ابن اشعث به صلح و مسالمت منصرف نماید. از آن سو حضور قرا، که از اهالی بصره و کوفه بودند، در لشکر ابن اشعث، معنویت ویژه‌ای به این خیزش داده بود. آنان مذاکرات عبدالملک را ناشی از ضعف او می‌دانستند و بر این باور بودند که تا حاکمیت بنی‌امیه باقی است، عراق زیر سلطه آنان خواهد بود، به علاوه حجاج همچنان در مقام فرماندهی سپاه شام ابقا خواهد شد و از عزل وی اطمینان نداشتند. به همین دلیل بر ادامه جنگ تا پیروزی و تصمیم نهایی بر عزل خلیفه و حجاج، مصمم شدند. حجاج در «دیر قُرّه» در حوالی انبار، اردو زد و ابن اشعث هم در صفر ۸۲ قمری در کنار این دیر و «دیر الجاجم» موضع گرفت. نبرد جدید در گرفت و ابتکار عمل به دست کوفیان بود و در

هفته‌های اول، فشارهای جدیدی به فرماندهان حجاج وارد شد. اما اواسط جمادی‌الثانی ۸۲ قمری شکست به صفوف سپاه ابن اشعث راه یافت. ابن اشعث، که تا آخرین لحظات دلیرانه می‌جنگید، با عده‌ای از سربازان خویش به سوی کوفه گریخت و از آنجا به سیستان بازگشت و به رتبیل پناه برد.

نامه‌های تهدیدآمیز حجاج به رتبیل، او را نگران ساخت و رتبیل ناگزیر می‌خواست ابن اشعث را تسلیم حاکم عراق کند، اما ابن اشعث خود را از بام قلعه‌ای به زیر افکند و کشته شد. حجاج دستور داد فراریان را تعقیب نکنند و گروه کثیری از رزمندگان، بدون هیچ مانعی به سوی وطن‌های خود بازگشتند. حجاج فاتحانه به کوفه آمد و به قتل عام شیعیان، قرا و موالی پرداخت. کشتارهای شدید حجاج و رفتار غیر انسانی وی با اسیران به گونه‌ای بود که اعتراض عبدالملک را برانگیخت (مسعودی، ۱۳۶۵ش، ج ۲، ص ۱۳۵-۱۳۷؛ یعقوبی، ۱۳۷۱ش، ج ۲، ص ۱۰۷۲-۱۰۷۳؛ زرین کوب، ۱۳۶۸ش، ص ۳۶۱؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۴ش، ج ۳، ص ۲۲-۲۳).

### احداث شهر واسط

حجاج بن یوسف ثقفی در سال ۸۳ قمری، بعد از آنکه شورش‌ها و جنبش‌های گوناگون را به طور وحشیانه‌ای سرکوب کرد، تصمیم گرفت در عراق شهری بنا کند تا شامیان را در آن مستقر سازد و با ایجاد استحکامات نظامی در آن، مرکز حکومت خود را نیز بدانجا منتقل کند و بر خلاف ادعای برخی منابع، هدف او از این اقدام مهم، موضوع عمرانی و رفاهی و توسعه عراق نبوده است (بلاذری، ۱۴۱۷ق، ج ۱۳، ص ۳۷۲-۳۷۳).

حجاج قصد داشت قبل از ساختن واسط در آبادی حصین از توابع کسکره اقامت گزیند و آن را گسترش دهد. به همین دلیل فرمان داد نهر حصین را حفر کنند. اما رأی وی تغییر کرد و منطقه‌ای را در کسکره برای ساختن واسط در نظر گرفت. کسکره منطقه‌ای وسیع بین بصره

و کوفه بود و در زمان اکاسره رونق داشت؛ اما با تزلزل قدرت سیاسی آنان، رو به ویرانی گذاشت و به نيزار و مرداب تبديل شده بود. قبل از اينکه حجاج واسط را در آنجا بنا کند، در اين قلمرو و بر کرانه شرقی دجله واسط قصب قرار داشت (يعقوبی، ۱۳۶۲ش، ج ۲، ص ۹؛ قزوینی، ۱۳۷۳ش، ص ۵۱۹؛ لسترنج، ۱۳۶۷ش، ص ۴۶).

به دليل آنکه محل مورد انتخاب برای احداث واسط سرزمینی نيزار بود، آن را واسط القصب می گفتند و چون حجاج تصميم به ساخت آن گرفت، زمینی نسبتاً مرتفع نسبت به نقاط مجاور، در میان جيل و مصران برگزید؛ به همين دليل اهل واسط را کرشيون می نامند که به معنای زمين بلند است (بلاذری، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ص ۴۱۰).

به گفته يعقوبی، واسط نام دو شهر است بر دو سوی رودخانه دجله؛ شهر قدیمی در طرف شرقی اين شريان حياتی واقع است و حجاج هم در سوی غربی، شهر جدیدی بنا کرد و میان آن دو با کشتی های، پلی قرار داد و قبه خضرا و مسجد جامعی در اين ناحیه ساخت و واليان پس از حجاج در آن منزل کردند و ساکنان اين دو شهر، مردمی به هم آمیخته از عرب و عجم اند (يعقوبی، ۱۳۷۱ش، ص ۱۰۰-۱۰۱). ياقوت حموی می گوید:

واسط شهری است بين بصره و کوفه. فاصله آن تا اين دو شهر، پنجاه فرسخ است و بدین جهت آن را واسط نامیده اند. گویند قبل از آن، واسط القصب وجود داشت و چون حجاج بدان موضع شهری جدید بنا کرد، به همان نام نامیدش (حموی، ۱۳۹۹ق، ج ۵، ص ۳۴۷).

حجاج برای ساختن اين دیار، مردمان کوفه و بصره را با زور و تهدید به بیگاری می گرفت و عده ای می گریختند و همراه افراد غریب در مساجد می خفتند (دهخدا، ۱۳۷۷ش، ج ۱۵، ص ۲۳۰۷۵). برخی منابع نوشته اند: «واسط در روزگار بنی امیه پایتخت عراق عجم بود اما در دولت بنی عباس رو به ویرانی نهاد و چون آب های دجله را از آن گذرانیدند، تبديل به صحرا و ريگزاري گرديد» (معین، ۱۳۶۳، ج ۶، ص ۲۱۸۲-۲۱۸۳). اما بر حسب مدارک متعددی اين ادعا

واقعیت ندارد و واسط در ادوار بعد آباد بوده و قاریان قرآن در آنجا زندگی می‌کرده‌اند که به نام قرآء هفت‌گانه و ده‌گانه و قاریان دیگر معروف‌اند (قزوینی، ۱۳۷۳ش، ص ۵۵۳) و این ویژگی در قرون متوالی تداوم داشته است؛ چنان که ابن بطوطه می‌گوید:

واسط شهری است زیبا، دارای باغ‌های فراوان و اشجار بسیار. این دیار رجال معروفی تربیت کرده است. مردمش از بهترین اهالی عراق، بلکه بهترین مردمان آن نواحی‌اند. اغلب آنان قرآن را از حفظ دارند. بسیاری از آنان تجوید را با قرائت خوب و درست می‌دانند؛ به گونه‌ای که از شهرهای دیگر عراق برای فراگیری تجوید به این شهر می‌روند. در قافله هم که ما بودیم، عده‌ای به همین منظور به واسط می‌رفتند (ابن بطوطه، ۱۳۷۰ش، ج ۱، ص ۲۲۶-۲۲۷)

یعقوبی، مورخ و جغرافی‌دان مسلمان در قرن سوم هجری، می‌گوید: «خراج واسط، جزء خراج طسوج‌های سواد است و بدان جهت آن را واسط نامیده‌اند که تا بصره، کوفه و اهواز، پنجاه فرسخ فاصله دارد» (یعقوبی، ۱۳۶۳ش، ص ۱۰۱).

ابوالقاسم جیهانی، جهانگرد و جغرافی‌دان ایران در نیمه دوم قرن چهارم قمری نوشته است: واسط شهری به دو نیمه، بر کنار دجله در برابر یکدیگر، و حصار حجاج آنجاست. شهری است با نعمت، زراعت بسیار و درختان خرما. از بصره خوش آب و هوا تر است و روستاهای به هم پیوسته دارد (جیهانی، ۱۳۶۸ش، ص ۹۷).

مؤلف ناشناخته کتاب حدود العالم، تألیف شده در ۳۷۳ قمری، نوشته است:

واسط شهری است بزرگ به دو نیمه و دجله به میان وی همی‌رود و بر روی وی جبری است و اندر هر دو نیمه منبری است؛ هوای درست دارد؛ بسیار نعمت‌ترین شهری است اندر عراق (حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۱۳۶۲ش، ص ۱۵۱).

مسعودی، مورخ قرن چهارم قمری می‌گوید: «واسط را حجاج به سال ۸۳ یا ۸۴ قمری بنا کرد و مسجد و قصر و قبة الخضراء در آن ساخت. قبل از آن نیزار بود» (مسعودی، ۱۳۶۵ش، ص ۳۴۲).

مقدسی، جغرافی‌دان قرن چهارم قمری گفته است:

واسط قصبه‌ای است بزرگ با دو مسجد جامع در دو کرانه دجله با پلی که در میان آنهاست. جامع حجاج و گنبد آن در کرانه غربی قرار دارد. در سمت بازارها، دور از شهر، مسجدی است آباد به قرائت قرآن که حجاج نقشه‌اش را ریخت. خوش آب و هوا و ملایم است. حومه‌ای گسترده و بازارهای خوب دارد. مردمی خوش‌زبان (فقیه، قاری، بازرگان و ثروتمند) دارد (مقدسی، ۱۳۶۱ش، ج ۱، ص ۱۶۴).

ابن حوقل، سیاح و جغرافی‌دان مسلمان در قرن چهارم قمری، نوشته است:

واسط شهری جدید التأسیس بعد از ظهور اسلام می‌باشد که حجاج آن را ساخت. رودخانه دجله آن را به دو نیمه تقسیم می‌کند. حد غربی آن توسط صحاری و بیابان‌ها احاطه گردیده است؛ ولی مزارع، باغات و نخیلات سرسبز دارد. قلمروی وسیع است که آبادی‌های متصل به هم دارد (ابن حوقل، ۱۴۲۸ق، ص ۱۲۳۹).

اصطخری در اثر معروف خود که در قرن چهارم قمری تألیف کرده، گفته است: «واسط را حجاج بنا نهاده و حصن وی بر جانب غربی قرار دارد. شهری آباد و برخوردار از وفور نعمت می‌باشد. توابع آن آباد است» (اصطخری، ۱۳۶۸ش، ص ۸۳).

قزوینی، جهانگرد و نویسنده آگاه به تاریخ و جغرافیا در قرن هفتم قمری، نوشته است: «واسط شهری است بین کوفه و دجله که به احسن صورت ساخته شده است. غلات زیاد دارد و قاریان قرآن از آنجا برخاسته‌اند» (قزوینی، ۱۳۷۳ش، ص ۵۵۲-۵۵۳).

ابوالفداء، از مشاهیر مسلمان در قلمرو تاریخ و جغرافیا در قرن هشتم قمری، می‌گوید: «واسط شهری است بر ساحل رودخانه دجله و میان کوفه و بصره با فاصله‌ی مساوی از هر کدام که آن را حاکم وقت عراق، حجاج بن یوسف، احداث نموده است» (ابوالفداء، ۱۳۴۹ش، ص ۳۴۹).

حمدالله مستوفی از سیاحان و جغرافی‌دانان قرن هشتم قمری، واسط را این‌گونه معرفی کرده است: «شهری است اسلامی از اقلیم سوم. غلبه آن به جانب باختری دجله است و

نخلستان بسیار دارد» (مستوفی، ۱۳۶۲ش، ص ۴۷).

با توجه به توصیف واسط از دیدگاه مورخان، جغرافی دانان و سیاحان مشخص می شود که واسط تا قرن هشتم قمری آباد بوده است. گزارش های تاریخی هم این نکته را تقویت می کند. ابویعقوب یوسف بن عمر ثقفی (م ۱۲۷ ق)، سرداری خونخوار در سخت گیری، شقاوت و قساوت، نسخه دوم حجاج بن یوسف ثقفی، از سوی امویان والی عراق، یمن و خراسان بود. او قیام زید بن علی علیه السلام را به شدت سرکوب کرد و رهبر قیام، یعنی زید را به طرزی وحشیانه و خونین به شهادت رسانید. یوسف بن عمر که به جای عبدالله قسری حاکم عراق شده بود، هر کس را که به دوستی خاندان عصمت و طهارت معروف بود، احضار، و در واسط، که کرسی حکومت او بود، زندانی می کرد. ابومسلم خراسانی، که عهده دار دعوت برای بنی عباس بود، در این زندان، امور و خدماتی را بر عهده داشت (کریمان، ۱۳۶۴ش، ص ۲۹۷-۲۹۸).

مورخان گزارش داده اند به سال ۴۶۷ قمری بارانی سیل آسا در واسط خرابی به بار آورد و عده ای از اهالی این شهر در این رخداد جان باختند و حادثه مزبور با روی کار آمدن دولت سلجوقی مصادف بود (ابن جوری، ۱۳۵۷ق، ج ۸، ص ۲۸۹-۲۹۰).

هنگام یورش هلاکوخان مغول به عراق، تمامی نواحی آن بدون مقاومت چندانی تسلیم مغولان شد. اما واسط و اربیل از نقاطی است که مردمانش به شدت مقاومت می کردند و با مهاجمان می جنگیدند (رشیداف، ۱۳۶۸ش، ص ۸۷). بنابر این واسط در قرن هفتم قمری، آباد بوده و از نواحی مهم عراق به شمار می رفته است.

بعد از تغییر پایتخت خلافت به بغداد به دست منصور عباسی، واسط همچنان موقعیت و اهمیت خود را حفظ کرد. اما با تغییر مسیر رودخانه دجله در قرن نهم قمری، این شهر رو به رکود و ویرانی نهاد و رفته رفته نابود شد. جغرافی دانی ترک، که در قرن یازدهم قمری از واسط دیدن کرده، آن را خرابه ای در میان بیابان وصف نموده است. موقعیت جغرافیایی واسط

قدیم اکنون به درستی روشن نیست (دانشنامه دانش گستر، ۱۳۸۹ش، ج ۱۷، ص ۳۱۰).  
استان واسط (محافظة واسط) که امروزه یکی از استان‌های عراق است و غالب سکنه‌اش شیعه‌اند، غیر از واسط کهن است. این ایالت در شرق مرکزی عراق، و با استان ایلام ایران هم‌مرز است.

### باتلاقی که خشکید

حجاج، کارگزاری کریمه المنظر، گوژپشت، نامتوازن در پاهای و کم‌سو در چشمان بود که در سیرت و صورت وی زشتی مشاهده می‌شد. این حاکم خودسر، حقاترهای روحی و عقده‌های فراوانی داشت و به سبب اختلال فکری در صدد ارتکاب انواع جنایات بود. بی‌رحمی، خون‌آشامی، ددمنشی و عناد با مسلمانان در رفتار و اعمال او برجستگی داشت. او مربی کودکان و نوجوانان، معلم قرآن و تعلیم دهنده معارف اعتقادی بود که در شاعری نیز توانایی خود را نشان داد.

حجاج بعد از بیست سال حکومتی توأم با تزویر، اختناق و هراس، در سال پنجم حکومت ولید بن عبدالملک، چهل روز بعد از آنکه سعید بن جبیر اسدی را به شهادت رسانید، دچار اختلال در دستگاه گوارش شد و در همین حال حشره‌ای از تیره قاب‌بالان (جُعلل یا خبزدوک) او را گزید و موجب وخامت حالش شد. او در این مدت به لرز و سردی در اندام‌هایش مبتلا گردید. از این رو آتش‌های فراوانی اطرافش برمی‌افروختند که نزدیک بود پوست او را بسوزاند، ولی باز هم او این حرارت را احساس نمی‌کرد تا اینکه در اواخر رمضان المبارک سال ۹۵ قمری در ۵۴ سالگی در اوج اقتدار و در حالی که فرمانروای بدون رقیب قلمرو شرقی خلافت امویان بود، به هلاکت رسید. پیکر منحوس او را در واسط، مقر حکومتش، دفن کردند. اما بر گورش آب بستند و نشانه‌های آن را محو کردند (دینوری، ۱۳۶۸ش، ج ۱۳، ص ۳۵۳؛ مسعودی، ۱۳۷۰ش، ج ۲، ص ۱۶۹؛ همو، ۱۳۶۵ش، ص ۲۹۶-۲۹۷؛ طبری، بی‌تا، ج ۶، ص ۲۹۳؛ سنجری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۲۳۷).

حجاج سه همسر اختیار کرده بود: هند دختر مهلب بن ابی صفره و هند دختر اسماء بن خارجه، و نیز دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را بعدها به زنی برگزید. حجاج در رؤیایی دیده بود هر دو چشمش را قلع کرده‌اند. پس دو بانوی اول را طلاق داد تا تأویل تعبیر خوابش باشد؛ اما هنوز آرام نگرفته بود که خبر فوت برادر خود محمد بن یوسف را دریافت کرد و همان روز پسرش، محمد، مرد. از دیگر فرزندان او اطلاعی به دست نیامد (بلاذری، همان، ج ۱۳، ص ۴۲۴-۴۲۵؛ سنجری، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۳۲۷؛ مسعودی، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۷۰).

ولید در صدد بود پسر خویش، عبدالعزیز را جانشین خود سازد و سلیمان را کنار بگذارد. از میان کارگزاران او، حجاج از این موضوع استقبال کرد. از همین روی وقتی سلیمان بن عبدالملک به سال ۹۶ قمری روی کار آمد، برخاندان حجاج خشم گرفت؛ کارگزاران او را برکنار کرد؛ اطرافیان وی را شکنجه داد و در یک روز، هشتاد هزار نفر از محبوسین زمان حجاج را آزاد کرد (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۸۰؛ اسد حیدر، ۱۳۹۰ش، ص ۱۷۸-۱۷۹).

در ۸۹ هجری محمد بن قاسم بن محمد بن حکم بن ابی عقیل ثقفی، خویشاوند حجاج، از سوی او عازم هند شد و در حالی که شش هزار نیروی مسلح او را همراهی می‌کردند، موفق شد مناطقی از این ناحیه را فتح کند (ر.ک: گلی زواره، آذر ۱۳۹۵، ص ۴۳-۴۵). محمد بن قاسم تا زمان خلافت ولید بن عبدالملک بر این منطقه حکمرانی می‌کرد و فتوحات این جوان ثقفی همچنان ادامه داشت. اما وقتی در سال ۹۶ قمری سلیمان بن عبدالملک زمام امور را به دست گرفت، محمد بن قاسم را از حکومت هندوستان عزل، و او را دستگیر کرد و در زندان واسط محبوس ساخت. صالح بن عبدالرحمان عامل، امویان در عراق، این جوان را که به مدت هفده سال سیادت و سرپرستی سپاهیان را عهده‌دار بود در غل و زنجیر کرد و او را همراه مردانی از خاندان ابن عقیل ثقفی تحت شکنجه‌های سخت قرار داد و سرانجام آنان را به قتل رسانید (نویری، ۱۳۶۴ش، ج ۶، ص ۲۴۰-۲۴۱؛ مسعودی، ۱۳۷۰ش، ج ۲، ص ۲۴۲). بدین ترتیب زندگی این



سردار بزرگ، که خواهرزاده حجاج بود، به اقناع هوس خلیفه مروانی، که خدمات مهم او را فراموش کرده بود، خاتمه یافت (ابراهیم حسن، ۱۳۸۶ش، ص ۳۶۲).

هنگام سقوط بنی امیه، شماری از اعقاب حجاج که در دمشق، بصره و اندلس شناسایی شده بودند، به قتل رسیدند (ابن حزم، ۱۴۰۳ق، ص ۲۶۷).

حجاج بن یوسف مطر، ریاضی دان و شخصیت مؤثر در طراحی شهر بغداد، از مشاهیر قرن دوم و سوم قمری غیر از حجاج بن یوسف ثقفی است (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲۰، ص ۱۴۱-۱۴۹).

## منابع و مأخذ

- \* نهج البلاغه (۱۳۷۱ ش). گردآورنده سیدرضی، ترجمه سیدجعفر شهیدی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۱. ابراهیم حسن، حسن (۱۳۸۶ش). تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، بدرقه جاویدان.
  ۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید (۱۳۷۸ ق). شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه.
  ۳. ابن اثیر، عزالدین (۱۲۸۰ ق). اسد الغابه، قاهره، بی نا.
  ۴. ابن اثیر، عزالدین (۱۳۹۹ق). الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر.
  ۵. ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد بن علی (۱۳۷۲ش). الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی (از مشاهیر قرن ششم هجری)، تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
  ۶. ابن بطوطه (۱۳۷۰ش). سفرنامه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران، آگاه.
  ۷. ابن تغری بردی (بی تا). النجوم الزاهره فی ملوک مصر و القاهره، قاهره، دار الکتب المصریه.
  ۸. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی (۱۳۵۷ق). المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، لبنان (بیروت)، دار صادر.

۹. ابن حزم، علی بن احمد (۴۰۳ق). **جمهرة انساب العرب**، بیروت (لبنان)، دار احیاء التراث العربی.
۱۰. ابن حوقل نصیبی، ابوالقاسم (۴۲۸ق). **صورة الارض**، قم، مکتبه الحیدریه.
۱۱. ابن خلکان، احمد بن محمد (۳۶۴ش). **وفیات الاعیان**، تحقیق احسان عباسی، قم، منشورات الرضی.
۱۲. ابن سعد، محمد بن سعد (بی تا). **طبقات الکبری**، بیروت، دار صادر.
۱۳. ابن عبدربه، احمد بن محمد (۳۵۹ق). **العقد الفرید**، به کوشش احمد امین و دیگران، قاهره.
۱۴. ابن عساکر، علی بن حسن (۴۱۵ق). **تاریخ مدینه دمشق**، به کوشش علی شیری، بیروت، دار صادر.
۱۵. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۳۹۷ق). **البداية و النهاية**، بیروت، دارالمعارف.
۱۶. ابن هشام، عبدالملک بن هشام (۳۵۵ق). **السيرة النبوية**، تحقیق مصطفی السقا و دیگران، مکتبه مصطفی البابي الحلبي (تهران، افست مکتبه الصدر).
۱۷. ابوالفداء، اسماعیل بن علی (۳۴۹ش). **تقویم البلدان**، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
۱۸. اسپولر، برتولد (۳۶۹ش). **تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی**، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۹. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، **مسالك و ممالک**، به اهتمام ایرج افشار یزدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۰. امیر علی (۳۶۶ش). **روح اسلام**، ترجمه محمدمهدی حیدرپور، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
۲۱. آ. ج. آبروی و دیگران (۳۷۷ش). **تاریخ اسلام** (پژوهش دانشگاه کمبریج)، زیر نظر: پی ام هولت، خانم لمبتون، ترجمه احمد آرام، تهران، امیرکبیر.
۲۲. باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۳۸۰ش). **مار در پتکده کهنه**، تهران، نشر علم.
۲۳. باسورت، ادمون کلیفورد (۳۷۰ش). **تاریخ سیستان**، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
۲۴. بغدادی، عبدالقاهر (۳۶۸ق). **الفرق بین الفرق**، به اهتمام محمد زاهد بن الحسن الکوثری، قاهره، بینا.
۲۵. بلاذری، احمد (۴۱۷ق). **انساب الاشراف**، به کوشش سهیل زکّار و ریاض زرکلی، بیروت، دار صادر.

۲۶. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۷ش). فتوح البلدان، تعلیقات محمد توکل، تهران، نشر نقره.
۲۷. بیگلرلی، علی (۱۳۶۸ش). تاریخ سیاسی اقتصادی عراق، تهران، مؤسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل.
۲۸. تب مار (۱۳۸۰ش). تاریخ نوین عراق، ترجمه محمد عباسپور، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
۲۹. جاحظ، عمرو بن بحر (۱۳۶۶ق). البیان و التبین، تحقیق و شرح حسن السندی، قاهره، بی‌نا.
۳۰. جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸ش). اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، تعلیقات فیروز منصوری، مشهد، به نشر (آستان قدس رضوی).
۳۱. حسنی کربوتلی (۱۳۵۲ش). مختار ثقفی، ترجمه سیدابوالفضل طباطبایی، تهران، پدیده.
۳۲. حسنی، هاشم معروف (۱۳۷۱ش). جنبش‌های شیعی در تاریخ اسلام، ترجمه سیدمحمدصادق عارف، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
۳۳. حیدر، اسد (۱۳۹۰ش). امام صادق علیه السلام و مذاهب اهل سنت، ترجمه محمدحسین سرانجام، قم، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
۳۴. خواندمیر، غیاث‌الدین بن همادالدین، حبیب السیر، تهران، کتابفروشی خیام.
۳۵. دائرة المعارف بزرگ اسلامی (۱۳۸۸ش). زیر نظر سیدکاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
۳۶. دائرة المعارف تشیع (۱۳۸۳ش). زیر نظر بهاء‌الدین خرّمشاهی و دیگران، تهران، نشر سعید مّحبی.
۳۷. دولت‌شاه سمرقندی، (بی تا). تذکرة الشعرا، تحقیق محمد عباسی، تهران، کلاله خاور.
۳۸. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷ش). لغت‌نامه، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۳۹. دینوری، احمد (۱۳۶۸ش). اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، قم، منشورات الرضی.
۴۰. دینوری، عبدالله بن مسلم (۱۳۸۳ق). الامامة و السیاسة، قاهره، مكتبة المصطفى البابی.
۴۱. ذهبی، محمد بن احمد (۱۳۸۲ق). میزان الاعتدال، به کوشش علی محمد بجاوی، قاهره.
۴۲. ذهبی، محمد بن احمد (۱۴۱۱ق). تاریخ الاسلام، به کوشش عمر عبدالسلام تدمری، بیروت، دار صادر.

۴۳. رشیدو أف، پینن (۱۳۶۸ش). سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
۴۴. زرکلی، خیر الدین (۱۴۰۳ق). الاعلام، بیروت، دار العلم للملایین.
۴۵. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸ش)، تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، تهران، امیرکبیر.
۴۶. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱ش). تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر.
۴۷. زیدان، جرجی (۱۳۷۲ش). تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر.
۴۸. سنجرى، احمد (۱۳۸۱). منظر الانسان، تصحیح و تعلیق، مدرسى، ارومیه، دانشگاه ارومیه.
۴۹. سیف‌زاده، سیدحسین (۱۳۷۹ش). عراق ساختارها، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۵۰. سیوطی، جلال‌الدین (۱۳۸۳ق). تاریخ الخلفاء، بغداد، مکتبه المثنی.
۵۱. صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۳ ق). الخصال، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم، منشورات جامعه المدرسین فی الحوزه العلمیه.
۵۲. طبری، محمد بن جریر (بی‌تا) تاریخ الامم و الملوک، بیروت، دار القاموس الحدیث.
۵۳. عظیمی، رقیه سادات (۱۳۸۰ ش). عربستان سعودی، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۵۴. قزوینی، زکریا (۱۳۷۳ ش). آثار البلاد و اخبار العباد، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، امیرکبیر.
۵۵. قمی، حسن بن محمد (۱۳۶۱ش). تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی قمی، تصحیح سیدجلال‌الدین تهرانی، تهران، توس.
۵۶. کریمان، حسین (۱۳۶۴ش). سیره و قیام زید بن علی علیه السلام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۵۷. کلینی، محمد (۱۳۹۱ق). کافی، به کوشش علی‌اکبر غفاری، تهران، اسلامیه.
۵۸. گلی زواره، غلامرضا (۱۳۷۴ش). حضرت علی اکبر شبیه پیامبر شهید ولایت، قم، انتشارات قیام.
۵۹. گلی زواره، غلامرضا (۱۳۹۵ش). «نفوذ و گسترش اسلام و تشیع در شبه قاره هند»، مجله درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۵۶، شماره ۶۶۷، آذرماه.
۶۰. گلی زواره، غلامرضا (۱۳۹۶ش). «مرواریدی بر ساحل قرآن و عترت»، ماهنامه پاسدار اسلام، شماره ۴۲۵-۴۲۶، تیر و مرداد.
۶۱. لُسترنج، گای (۱۳۶۷ش). جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۶۲. محمدعلی سادات و دیگران (۱۳۸۹ش). دانشنامه دانش گستر، تهران، مؤسسه علمی فرهنگی دانش گستر.
۶۳. مستوفی، حمدالله، *نزهة القلوب*، به اهتمام و تصحیح گامی لُسترنج، تهران، دنیای کتاب.
۶۴. مسعودی، ابوالحسن علی (۱۳۶۵ش). *التنبیه و الاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۶۵. مسعودی، ابوالحسن علی (۱۳۷۰ش). *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۶۶. مشکور، محمدجواد (۱۳۷۲ش). *فرهنگ فرق اسلامی*، توضیحات کاظم مدیر شانه‌چی، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
۶۷. مظفر، محمد حسین (۱۳۶۸ش). *تاریخ شیعه*، ترجمه سیدمحمدباقر حُجّتی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۶۸. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۶۱ش). *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
۶۹. موسوی مقرم، سیدعبدالرزاق (۱۴۰۷ق)، *الشهید مسلم بن عقیل*، تهران، مؤسسه البعثة.
۷۰. مهدوی دامغانی، محمود (۱۳۷۹ش). *جلوه‌های تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید* (ترجمه و تحشیه)، تهران، نشر نبی.
۷۱. نامعلوم (۱۳۶۳ش). *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، طهوری.
۷۲. نویری، شهابالدین احمد (۱۳۶۴ش). *نهاية الارب فی فنون ادب*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، امیرکبیر.
۷۳. وزیری، احمدعلیخان (۱۳۶۵ش). *تاریخ کرمان*، تصحیح و تحشیه محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران، انتشارات علمی.
۷۴. یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۹۹ق). *معجم البلدان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۷۵. یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۶۲ش). *البلدان*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۷۶. یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۷۱ش). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.